

■ **احمد رضا صدیقی** از دیهشت ماه ۱۳۶۶، محملی برای مرگ یکی از متولیان شاخص امنیت در دوران محمدرضا پهلوی بود. حسین فردوست چهره منحصر به فردی است که علاوه بر دوستی طولانی با شخص محمدرضا پهلوی، اطلاعاتی مهم از شکل گیری ساختارهای سیاسی و امنیتی ایران، پس از سلطنت دوست صمیمی خود داشت. بی تردید شناخت دقیق خصال و ویژگی های این فرد، تأثیری فراوان در شناخت ماهیت سخت افزاری و نرم افزاری رژیم گذشته خواهد داشت. خاطراتی که در پی می آید، بخشی از دست‌نوشته‌های سر تیب محمد آیرملو از نظامیان پرسابقه و شاخص دوران شاه و کارگزاران ساواک است که با شخص فردوست از تباط کاری نزدیکی داشته است. این خاطرات به رغم تمامی ایجاز خویش، می تواند ترسیم گر شمایی از خصلت شخصی و کارنامه عملی قائم مقام ساواک باشد. ذکر این نکته نیز لازم است که خاطرات سر تیب محمد آیرملو، در سال ۱۳۸۸ و با ویرایش خسرو معتضد و از سوی انتشارات البرز روانه بازار کتاب گشت. تلاش آیرملو در این کتاب، معطوف به بازگویی زندگی شخصی خود، اوضاع سیاسی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی ایران و همین‌طور شرح سفرهای وی به ایالات متحده امریکاست. آیرملو در خاطر آتش به شرح حوادث عصر قاجار، دوران رضاشاه و نابسامانی های درون ساختاری ارتش، برخورد های وی به عنوان جوانی تحصیلکرده با صاحب‌منصبان کم‌سواد می‌پردازد. وی همچنین خاطراتی را درباره سفرهایش به اروپا و از جمله بلژیک، از دوچاخ خود، سفر مأموریتی و آموزشی به امریکا و شگفتی های آن کشور بیان می کند. مقایسه شیوه تفکر ایرانی با امریکایی و ارائه اطلاعاتی از ارتش سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰ خورشیدی ایران از جمله مباحث قابل توجه کتاب است. امید آنکه مقبول افتد.

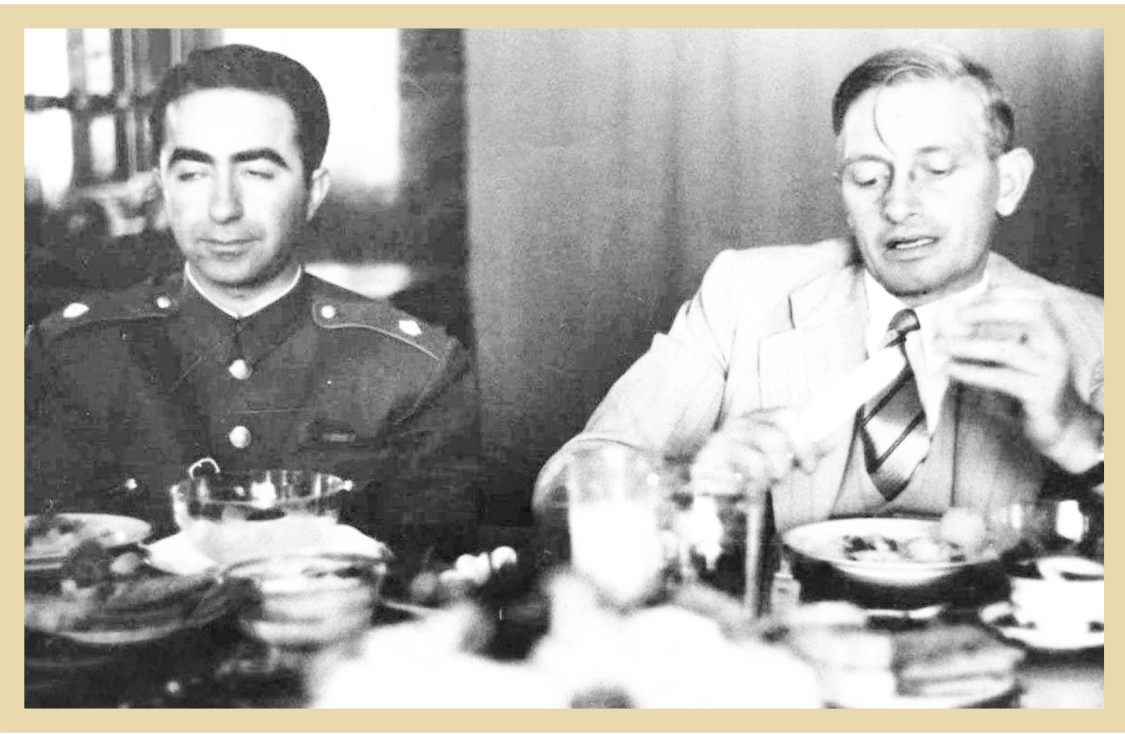
■ **کل فروشی فردوست در نیوارا!**

نعمت‌الله نصیری که پس از ترور منصور نخست‌وزیر از ریاست شهربانی به مقام ریاست ساواک تغییر مقام داد، روز اول با اونیفورم سپیدی، هفت تیر به کمر بسته به ساواک آمد و از همان لحظه اول بنای اشلتم والدوم و بلدرم را گذاشت و اخلاق قزاق منشاسته خود را که در دوران اشلتان در شهربانی (با توجه به پرورده فساد مالی بزرگی که از دوران پنج ساله خدمت او در شهربانی کل کشور موجود است) تاحدی اژان منشاخه می شده بود، به منصفه ظهور گذاشت و همه ما را حیران و سرگردان کرد! او حسین فردوست را به عنوان قائم‌مقام خود قرار داد که موضوع خاطراتی است که می‌نویسم.

نمی‌دانم فردوست چه شاخ غولی را شکسته بود که او نیز در تیرتو مولوگه یک شبه ره صدساله پیمود و ارتشید شد! یاد یک لطیفه فرانسوی اقتادم که مضمونی بود که فرانسوی‌ها برای ژنرال‌های خودشان کوک کرده بودند: «گویند سرهنگی برای یک عمل جراحی مغزی روی تخت جراحی آورده بود و جراح مغز سرور او را بیرون آورده و مشغول برسی می بود که ناگاه افسری از در اتاق عمل وارد شد و نفس‌زنان به سرهنگ مژده داد که پاپلون شما را به درجه ژنالی ممتخر کرده است. با شنیدن این مژده سرهنگ برخاسته به راه می‌افتد. دکتر او را صدا زده می‌گوید ژنرال، مغز تان جامانده. آن تازه ژنرال می‌گوید من ژنرال شده‌ام، دیگر مغز لازم ندارم!» فردوست که به قول خودش نمی‌دانست با آن همه پول که علیحضرت «مرحمت می فرماید» چه بکند، گذشته از بدلباسی بسیار کس بود. او فقط یک کراوات داشت آن هم از آن کراوات‌های قلابی گره‌دار! ناهار را در دفترش می‌خورد و ساندویچش را از خانه می‌آورد او روزی به من گفت در فلان نقطه نیواران گلخانه‌ای دارد که سالی ۱۵۰ هزار تومان درآمد آن است، چون نورز نزدیک شد، فکر کردم خود است اسمال از گلخانه فردوست - که خیلی نزدیک خانه ما است - گل بخرم. یک روز جمعه به آنجا رفتم اتفاقاً خود فردوست آنجا بود. پیش خود گفتم بخت با من است حتماً به من تخفیف می‌دهد. هنگام بیرون رفتن و خداحافظی با دست‌انگافی را نشان داد و گفت صندوق آنجا است!

■ **دلالی محبت برای محمدرضا پهلوی**

درباره روابط خصوصی اش با علیحضرت شایعات خوبی در جهان‌ها نبود. در همان دوران ولیعهدی محمدرضا شاه شعری ساخته شده بود که در آن نسبت دلالی محبت ولیعهد به فردوست داده شده بود. تا بالاخره خود او هنگامی که با رژیم بعدی همکاری می‌کرد در کتابی به این شغل شریف خود اعتراف کرده، می‌نویسد: «مدتی پس از جدایی محمدرضا از فوزه، او از من خواهان معرفی زنی شد. من در یک مهمانی در باشگاه افسران مادر و دختری را دیدم. دختر در حدود ۱۵، ۱۶ سال و موبور و قد بلند بود. به مادرش نزدیک شدم و خود را معرفی کردم و آدرشان را گرفتم و ماجرا را به محمدرضا گفتم. گفت مادر و دختر را به سرخ‌حصار بیاور. آنرا را به سرخ‌حصار برده، پس از مدت کوتاهی محمدرضا آمد و من آنرا را به هم بردم. محمدرضا مدتی با هم قدم زدند. نام دختر «پروین غفاری» بود... پس از یک ساعت آمدند. محمدرضا به من گفت با پری قرار گذاشته‌ام. او را به کاخ مرمر بیاور. من یکی دیوار پری را به کاخ مرمر بردم...» خود پری غفاری نیز (که در تهران مشهور شده بود) در سرگذشت خود می‌نویسد: «تنها کسی که در بزم‌های شبانه حاضر نمی‌شد حسین فردوست بود. با آنکه او مرا به آغوش ششاه انداخت و می‌دانستم نزد شاه از چه ارج و قربی برخوردار است اما هیچ‌گاه در چنین محافللی او را ندیدم. او همچنان مرمرزانه به خانه من در خیابان کاخ رفت و آمد می‌کرد و با مادرم روابط حسنه‌ای داشت. بعدها دانستم که در زمان قائم‌مقامی فردوست در ساواک، مادرم به عنوان خیرچین برای او کار می‌کرده است.» به راستی فردوست شایسته آن است که درباره‌اش گفته شود: «آنچه دیوان همه دارند تو تنها داری!»



حسین فردوست در کنار آریست برتون

«نظری بر خصلت شخصی و کارنامه عملی حسین فردوست» از منظر خاطرات سر تیب محمد آیرملو

تازه به دوران رسیده!

■ **امتحان گرفتن عجیب فردوست از کاندیداهای تدریس در آموزشگاه ساواک**

من برای تدریس روش‌های تازه در آموزشگاه ساواک، چند استاد از میان کارمندان نشان کردم و برای تغییر شغل آنان مجبور بودم تصویب فردوست را بگیرم. فردوست گفت آنان را به من معرفی کنید تا شخصاً آنان را آزمایش کنم. در حین این اصطلاح «آزمایش»، ناگزیر میان او و کارمند کاندیدی استادی بحث درمی‌گرفت. او در حین مباحثه، «شاه‌باله» چنان آنان را می‌چزاند که برخی از آنان فراری شدند. روزی یکی از آنان با چهره‌ای سرخ و برافروخته پس از مباحثه با فردوست به دفتر من برای هیجان گفت: «رفتم این فرد آخرش همه کارمندان ساواک را به جاسوسی وامی‌دارد. من دیگر یک لحظه حاضر نیستم در این ساواک بمانم...» ساواک را رها کرد.»

■ **سختی کار تفهیم مطلب به فردوست**

من در دوران مسئولیت در ساواک، برای هر تغییر و اصلاحی، مجبور بودم نخست موضوع را به فردوست حالی کنم و سپس عقیده و تصویب او را بخواهم. حالی کردن مطلب یا یک روش تازه به کارمندان مربوط، بسیار آسان‌تر بود تا حالی کردن آن به قائم‌مقام جدید ساواک! ناگزیر بگفاه بحث میان ما بالا می‌گرفت. برخی اوقات، چون من برای پشتوانه طرح خود، کتاب انگلیسی مربوطه را جلویش می‌گذاشتم (و او نمی‌فهمید) خشمگین می‌شد، اما ناچار به سکوت بود. تا بالاخره یک روز به من گفت من دوره ام. آی. سیکنس و دوره فلان را در انگلستان طی کرده‌ام. من استاد دانشگاه جنگ بودم حالا شما دارید از من ایراد می‌گیرید؟ - به او گفتم: من نمی‌دانستم که شما این دوره‌ها را طی کرده‌اید، در این صورت پوست است کتاب‌های خود را که لابد همراه آورده‌اید، بار دیگر مطالعه بفرمایید. او آتش گرفت از نگاهش پیدا بود که نسبت به من بسیار



حسین فردوست در لباس نظامی

■ **نمی‌دانم فردوست چه شاخ غولی را شکسته بود که او نیز در پرتو مرحام ملو کانه یک شبه ره صدساله پیمود**

و ارتشید شد! فردوست که به قول خودش نمی‌دانست با آن همه پول که علیحضرت «مرحمت می فرماید» چه بکند، گذشته از بدلباسی بسیار کس بود. او فقط یک کراوات داشت آن هم از آن کراوات‌های قلابی گره‌دار! ناهار را در دفترش می‌خورد و ساندویچش را از خانه می‌آورد!

خشمگین شده است اما چون به من احتیاج داشت و می‌خواست اصلاحاتی را که در ساواک می‌شود به نام خود نزد علیحضرت جا بزند، با وجود آنکه حالا دیگر سرشکر هم شده بود، درشگویی‌های من را فعلاً تحمل می‌کرد.

■ **تحصیل در دستگاه‌های اطلاعاتی انگلستان در عین بلدنویان زبانی!** شگفتی در آن است که او با وجود آنکه به قول خودش چندبار در دستگاه‌های اطلاعاتی انگلستان کار آموزشی کرده بود، باز هم انگلیسی بلد نبود و تازه نزد یکی از کارمندان ساواک به نام «هتاب» انگلیسی یاد می‌گرفت. او با آن جشه کوچکش مردی بود بسیار بد لباس، خشن و متفرعن. برای نمونه کارهای اصلاحی من تا جایی رسیده بود که می‌بایستی مدیران کل اصول وظایف اداره خود را (یا به عبارت دیگر آنچه را که جزو وظایف خود می‌دانند) بنویسند و ارائه دهند تا پس از بررسی، معلوم شود که آیا آنچه را وظایف خود می‌دانند درست است یا نه؟ این بررسی در حضور من و فردوست صورت می‌گرفت. اکنون نوبت به بررسی وظایف اداره کل دوم (اطلاعات خارجی) رسیده بود. مدیر کل تازه این اداره سر تیب نگهبانی یکی از بهترین افسران ارتش بود که پیش از انتقال به ساواک، در سازمان «ستور» در ترکیه چند افسر انگلیسی زیر دستش کار می‌کردند. این افسر با زور ساواک از ارتش گرفته شده و با سلا و صلوات به ساواک آورده شده بود.

فردوست به او گفت وظایف خود را بخوایند. او چنین خواند: یکم جمع آوری اطلاعات، دوم... فردوست جلویش را گرفت و گفت باید بنویسید، جمع آوری و تجزیه و تحلیل و تفسیر اطلاعات. سر تیب نگهبانی گفت این قسمت جزو وظایف اداره کل دوم نیست. فردوست برآشفت و می‌خواست عقیده خود را به او تحمیل کند و او زیر بار نمی‌رفت. تا اینکه فردوست رو به من کرد و با دادن رشوه که شما که به کار واردید و اصلاحات ساواک را شروع کرده‌اید، بگویند که من درست می‌گویم یا این اقا؟ من گرفتاری پیدا کردم، نمی‌دانستم چه بگویم که هم آبروی فردوست نرود و هم قضاوت ناحق نکرده باشم. گفتم: بالاخره شما قائم‌مقام ساواک هستید و تصمیم نهایی با شما است. به ایشان بفرمایید که وظیفه شما آن است که من می‌گویم. فردوست گفت مجادله نکنید، حقیقت را بگویید. گفتم در این صورت حق با ایشان است. زیرا تجزیه و تحلیل و تفسیر اخبار وظیفه اداره کل هفتم است. در موقع فردوست چنان به خشم آمد که چشمانش قرمز شد و رو به سر تیب نگهبانی کرد و سر او فریاد کشید و گفت بلند شو برو بیرون. اصلاً تو داخل آدم نیستی که من به تو اجازه بدهم جلوی من بنشین و جفنگ بگویند... دوسه روز بعد سر تیب نگهبانی به ارتش برگشت و در اداره دوم ستاد بزرگ ارتش‌نران به کار همارده شد.

نمونه دیگر، سرهنگ محقق (بعدها سپهبد محقق فرمانده ژاندارمری کل کشور) که در اداره کل پنجم معاون من بود، افسری است پاک و درستکار و وظیفه‌شناس و کوشا و شایسته احترام. اکنون نوبت ایشان بود که وظایف اداره کل پنجم را ارائه دهد. فردوست گفت بدهید بینم چه نوشته‌اید. نوشته را از سرهنگ محقق گرفت و نگاهی سرسری به آن انداخت و کاغذ را جلوی او انداخت و گفت بسیاری از چیزهایی که اینجا نوشته‌اید غلط است، بروید دوباره بررسی کنید. سرهنگ محقق نزد من آمد و گفت نگاه کنید کجای این وظایف غلط است، من غلطی در آن ندیدم. سرهنگ محقق بار دیگر آمد و بسا توهین‌های بی‌جای فردوست مواجه شد. او نیز به ژاندارمری کشور منتقل گردید و فردوست یکی از هم‌قطاران وقایع ۲۸ مرداد خود را به جای او نشاند. بنا به خواسته فردوست چند نفر از افسران خوب ساواک به بهانه آنکه آنان در زمان سپهبد بختیار مورد توجه او بوده‌اند، بازنخواست شدند. نه علت بازنخواستگی

پیش‌خواب

حاشیه‌ای بر انتشار سخنرانی‌ها و خطبه‌های آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی در نماز جمعه تهران

در شناخت «سیاست اخلاقی و اخلاق سیاسی»

عین حال تلاش شده تا مطالب از حالت گفتاری خارج شوند و مشابهت بیشتری به متن بیابند. ۲. استفاده از دایره معمول واژگان آیت‌الله مهدوی کنی برای پژوهشگر موضوعیت داشته و حتی شیوه انشاء و سخنرانی معظّم‌له و تأکیدات خاص ایشان روی برخی کلمات، اصطلاحات و استنادات قرآنی، مورد توجه قرار داشته و به همین خاطر سعی بر حفظ اصالت کلام ایشان شده است.



■ **دکتر نادر جعفری هفت خوانی** فقید سعید، مرحوم حضرت آیت‌الله مهدوی کنی در طول سال‌های پس از انقلاب اسلامی و در کنار مسئولیت‌های متعدد و کلان اجرایی و علمی خویش، امامت جمعه موقت تهران را نیز در دوره‌های محدود به عهده داشتند و در مواقعی نیز بنا به ضرورت، سخنران پیش از خطبه‌های نماز جمعه تهران بوده‌اند. اگر چه معدود بودن دفعات عهده‌داری این مسئولیت از نسوی معظّم‌له، از یکسو موجب شده تا این وجه از نقش اجتماعی، عبادی و سیاسی ایشان کمتر به چشم آید ولی از سوی دیگر، همین محدودیت می‌تواند بسر اهمیت محتوای این خطبه‌ها و سخنان بیفزاید. به ویژه آن که جست‌وجوی پژوهشگر نشان می‌دهد که هیچ‌یک از سخنرانی‌های پیش از خطبه‌ها و نیز تقریباً هیچ‌یک از خطبه‌های ایشان تاکنون انتشار نیافته است. (۱) از این رو به معاونت پژوهشی دانشگاه و دفتر تنظیم آثار معظّم‌له پیشنهاد شد تا این مجموعه از خطبه‌ها و سخنان در یک قالب منسجم گردآوری و با تدوین علمی نوبتی انتشار یابند.

این مجموعه حاضر شامل پنج سخنرانی معظّم‌له پیش از خطبه‌ها در کنار ۲۴ خطبه‌ای که - ضمن ۱۲ مورد اقامه نماز - ایراد شده‌اند مجموعاً ۲۹ متن را در یک دوره زمانی حدوداً ۲۰ ساله در برمی‌گیرد. از سبوی همان‌طور متن خطبه‌ها و سخنرانی‌ها مشحون از آیات مختلف قرآن کریم و روایات متعددی است که معظّم‌له ضمن ارائه مباحث اخراقی آنها را ذکر نموده یا به آنها ارجاع داده‌اند. بنابراین از یکسو می‌توان متن اثر حاضر را نیز از جهت، اثری اخلاقی و دینی برشمرد که خواننده را با ابعاد مختلف موضوعات اخراقی به‌ویژه با تأکید بر جنبه‌های کاربردی آنها آشنا می‌سازد؛ و به

اثر حاضر همانند هر کار پژوهشی دیگری حاصل مجموعه‌ای از انگیزه‌ها در پژوهشگر بوده است که مختصراً به آنها اشاره می‌شود. نخست، یک انگیزه قوی برای همه ما دانشجویان دانشگاه نسبت به حضرت آیت‌الله مهدوی کنی وجود داشته و دارد که ما ایشان را استاد استناد خود و پدر معنوی خویش می‌انگاریم. حق زبانی که معظّم‌له بر گردن این جانب و امثال من داشته، دارند و خواهند داشت لطفی که همواره به دانشجویان خویش داشته‌اند ایجاد می‌کرد که در حد توان خود برای انتشار دیدگاه‌های ایشان بکوشیم. لذا چنین خدمتی را نمی‌توان بیش از تحفای فرزندانه در برابر حق والای پدری دانست. دوم، فراخوان معاونت پژوهشی دانشگاه مبنی بر تأسیس دفتر تنظیم آثار معظّم‌له در سال‌های اخیر انگیزه‌ای جدی برای انجام این کار تلقی می‌شود. این فراخوان بر آن بود که «گردآوری



آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی

همین دلیل به نظر می‌رسد خوب است خواننده علاقه‌مند را در خلال این گونه مباحث به کتاب اخلاق علمی معظّم‌له (۲) نیز از جاع دهم تا امکان طرح و مرور بیشتر نظرگاه‌های اخراقی ایشان نیز فراهم آید. (۳) بنابراین یادآوری این موضوع را ضروری می‌دانم که به نظر پژوهشگر، این اثر در کنار دو اثر مهم منتشر شده از معظّم‌له، یعنی کتاب تقه‌های آغاز در اخلاق علمی؛ کتاب خاطرات ایشان، سه‌گانه‌ای مکتّم را می‌سازد که از ارتباطی و سوبه و دائمی را میان مباحث اخراقی (عرفان نظری)، امور اجرایی و اداری دولت (تدبیر حکومت) و نهایتاً اخلاق حرفه‌ای (عرفان عملی) بسا می‌نهند. به همین دلیل تلاش شده برای درک بهتر موضوعات مطرح شده در سخنرانی‌ها و خطبه‌ها، برخی مباحث این اثر در حد مقدور، و به سرفصل‌های برگزیده از مباحث دو کتاب یاد شده ارجاع شوند تا خوانندگان علاقه‌مند بتوانند بهره‌بردار از افزون‌تری از متن این اثر داشته باشند. (۴)

با توجه به اینکه محور اصلی متن کتاب، سخنان معظّم‌له در جایگاه نماز جمعه تهران است، روش کار این گونه تنظیم شد که ابتدا فرمایشات ایشان از گفتار به متن تبدیل شده و سپس طی مراحل به تدریج بر دوازده‌گانه‌های مورد نیاز روی متن‌ها انجام گرفته است. باین همه انتظار می‌رود خوانندگان محترم در هنگام بهره‌بردار از متن، به این ویژگی‌ها عنایت کافی داشته باشند:

۱. توجه به اینکه مخاطبان خطبه‌های نماز جمعه در درجه نخست، همان نمازگزاران با عموم مردم و اقسام مختلف جامعه بوده و هستند. لذا خطیب و امام جمعه می‌بایست با زبانی ساده و واژگانی قابل فهم و به دور از تکلف و آرایه‌های کلامی و گاهی حتی با تکرار، به ایراد سخن بپردازد. بنابراین محتوای اصلی این متن، خطبه‌هایی شفاهی برای عموم مردم بوده و اگر چه ممکن است متن پیش رو هنوز هم از همین ویژگی‌ها برخوردار باشد اما در مسئولیت او زیاد پیش آمد.

پیش از موعده به آنان ابلاغ شد و نه کسی جرئت کرد که اعتراض قانونی بکند. فردوست برای ابلاغ بازنشستگی، به امضای رئیس ساواک احتیاج داشت و تیمسار نصیری به همه کنبه و بدبدهاش برخلاف تیمسار پاکروان، در مقابل فردوست «نه» نمی‌گفت؛ عاجز و مسکین هر چه ظالم و بدخواه ظالم و بدخواه هر چه عاجز و مسکین **فردوست همه گزارش‌ها را به عرض نمی‌رساند!** شاهدخت اشرف پهلوی در یکی از یادداشت‌هایش نوشته بود که: فردوست همه گزارش‌ها را به عرض شاه نمی‌رساند! من چنین احتمالی را از چنین ناچسنی دور نمی‌دانم زیرا همه گزارش‌ها از مجرای دفتر ویژه می‌گشتت. خاطر م هست در حدود ۱۰ سال پیش، کسی به نام منصور رفیع‌زاده که خود را رئیس نمایندگی ساواک در امریکا معرفی کرده است کتابی به انگلیسی به نام witness منتشر کرد که یک فصل آن مربوط به محاسن دیگر فردوست بوده و خواندنی است.

■ **جاسوسی همسر گویایی معلم فردوست!** نزدیک بود فراموش کنم بنویسم که کارمدنی که فردوست پیش او انگلیسی می‌خواند، همسر گویایی داشت که به موجب اصول حفاظتی، اصلاً نباید در ساواک استخدام می‌شد. این کارمند بالاخره نیز جاسوس از آب درآمد و از ساواک گریخت و اسراری را از ساواک فاش کرد که یکی از آنها نام یکی از اعضای ساواک بود، از کوچک و بزرگ! این بود شعور کسی که به قول خودش چندین دوره اطلاعاتی در انگلستان طی کرده و مدعی بود که در اصل خواندن کارمندان ساواک در دانشگاه، خلاف اصول حفاظتی است و همه آنان جاسوس خواهند شد!

■ **نماد ترس و عقب‌نشینی** فردوست با همه قدرت و اختیارات و امکاناتی که داشت، آدمی بی‌شهامت بود. برای مثال او دستورهای خود را با مدار زیر گزارش‌ها می‌نوشت تا هورقت لازم شود، آن را پاک کند! یک روز مدیر کل اداره یکم (کارگزینی) که یک سر تیب بود چیزی را نزد او آورد تا او امضا کند، فردوست باز با وقاحت تمام سر آن سر تیب داد زد که کی به شما گفت چنین دستور مزخرفی را بنویسید؟ آن تیمسار که در حضور من این گونه توهین می‌شد رنگ از رویش پرید و با ترس و لرز پرونده را ورق زد و دستوری را که خود فردوست با مدار نوشته بود به او نشان داد و گفت این امر خود حضرت اجل است! فردوست پرونده را گرفت و دستور مدادی خود را از زیر آن پاک کرد و گفت شما که دیدید این دستور غلط است چرا نیامدید پیش من دوباره دستور بگیری، بروید حواستان را جمع کنید! از این موارد در دوران مسئولیت او زیاد پیش آمد.